

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در قبل از ورود در مباحث علم اجمالی مرحوم نائینی مقدماتی را فرموده بودند. مقدمات استاد را هم متعرض شدیم. ایشان در مقدمه اولشان وارد بحث قضایای حقیقیه و معیار شک در تکلیف مکلف به و در امر دومشان که انشاء الله بعید است دیگر بخوانیم، در اقسام شک در مکلف به که فایده چندان ندارد.

و یک مقدمه سومی هم دارد که خواهی نخواهی متعرض می شویم. عمده اش همان مقدمه اول ایشان است.

متعرض کلمات ایشان و توضیحی در بحث سابق داده شد. حالا گفتیم متعرض مناقشات مرحوم محقق عراقی و بیان کلمات ایشان قدس الله سره. ایشان می فرمایند که حالا به خاطر جهاتی عین عبارت ایشان خوانده می شود. ایشان متعرض مطلبی به این عنوان شدند، اقول لایخفی ان مفاد القضايا الحقیقیه، لکن ایشان خودشان هم تصور کردند علی فرض تسلیمها فی القضايا الطلبیه؛ اشکال داشتند. اشکال را حالا من بعد توضیح می دهم. حالا فعلا مقداری کلمات ایشان خوانده بشود تا بعد متعرض اشکال بشویم.

و الخطابات التکلیفیه علی تقدیر اینکه ما این را قبول بکنیم که خواهیم گفت که قبول نمی کنیم. ایشان هم مرادش از علی تقدیر قبول نمی کنیم. لیس الافعلیه الحکم واقعا، فعلیت الحکم در واقع، بوجود موضوعه واقعا؛ عرض کردیم که این کلمه فعلیت یک مشکلی درست کرده برای حضرات. آن اصطلاحی که ما فکر می کنیم برای فعلیت مناسب است همان به معنای ارسال و ابلاغ است. یعنی به عبارت دیگر وقتی که جعل شد قانون جعل شد، این در مقام قانونی وقتی قانون می شود که ابلاغ بشود. به مجرد اینکه انشاء بشود این کافی نیست، جعل بشود کافی نیست. همین که ابلاغ شد این به قانونیت می رسد. و احتیاج هم به وصول به مکلف ندارد. تا قبل از وصول به مکلف قانونی است. در وصول به مکلف تنجز است.

پس یک بعد از مرحله جعل در یک مرحله ای قانون دیگر قانون است و حالت قانونی به خودش می گیرد. آن حالت قانونی بعد از ابلاغ است. در این حالت قانون می شود. اگر ابلاغ شد به اصطلاح فعلی فارسی ما رسانه ای شد، اگر به صورت رسانه ای شد آن وقت می شود قانون.

لذا عرض کردیم اگر معنای فعلیت را این بگیریم شاید با اعتبارات قانونی منسجم تر باشد. نه فعلیت حکم به فعلیت موضوعش در خارج که مرحوم نائینی می فرمایند. آقا ضیاء یک جور دیگری فکر می کند. فعلية الحكم واقعا بوجود موضوعه واقعا نه خارجا؛ یعنی تصور می کند. من دون اقتضاء هذا المقدار العلم به وجدانا؛ این دیگر لازم نیست؛ یعنی آن، حالا شاید هم وجود موضوعه واقعا، اگر تعبیر می کرد به همان مرحله ابلاغ روشنتر بود.

پس ما یک مرحله جعل داریم، یک مرحله تنجز داریم که مکلف قانع می شود؛ یک مرحله ای که قانون، قانونی است، قانون می شود. یعنی ما اصطلاحا در اعتبارات قانونی در جامعه به آن قانون می گوئیم. وقتی به آن قانون گفته می شود که ابلاغ بشود. هنوز ابلاغ نشده قانون نیست. اما تا ابلاغ هم شد، باز منجز نیست، به وصول مکلف، ببینید مرتبه این جور فرق می کند، بوجود به وصول به مکلف تنجز پیدا می کند. حالا ابلاغ کردند به من نرسید؛ این باز هنوز منجز نیست.

و آن که موضوع آثار جزایی است، همان مرحله تنجز است. وقتی به مکلف رسید، پس فعلیت را شاید هم مراد مرحوم آقا ضیاء این بوده. شاید حالا تعبیرشان کمی...

پس آن فعلیتی را که مرحوم نائینی و استاد دارند، یعنی فعلیت حکم فعلیت موضوع در خارج، این خیلی فنی نیست، علمی نیست. فعلیت هم به معنای اینکه در مقابل حکم انشائی، در مقابل حکم امتحانی، مراد شأنی، آن هم خیلی فنی نیست.

فترتب العلم بوجود الموضوع لا بد من مقدمة اخرى غير مرتبط بلوازم القضية خارجية كانت عن، این بحث علم ربطی به خارجی بودن یا حقیقه بودن قضیه ندارد.

فجعل هذه المقدمة که علم می خواهد لتوضیح المرام لا یخلو عن غضاضة. ثم ان ما ذکر انما یتم فی التكاليف المنوطة بوجود الشيء خارجا، و اما التكاليف المطلقة مثل اقيموا الصلاة و امثاله؛ یعنی مراد ایشان به وجود شیء خارجا، مثل اکرم العالم، این مراد آقا ضیاء. و آن که تکالیف مطلقه مثل اقيم الصلاة که این دیگر خارجی می آید، ما ایجاد می کنیم. فرقی نمی کند.

و امثاله فلا يكون تنجز التكليف الا بالعلم الكبرى محضاً بلا احتیاج الى العلم بشيء آخر، چرا یعنی آن شرایط دیگر را هم می خواهد. یعنی علم دخیل در تنجز هست، لکن خواهی نخواهی، حالا بعد توضیح داده می شود، خواهی نخواهی خصوصیات هم ملاحظه می شود. بعد ایشان در شرح قضیه حقیقه که مرحوم آقای نائینی دارند، در حاشیه دومشان، قد تقدم منا فی مباحث الالفاظ بان، بآء زائد است، ان مفاد القضية الحقیقه بعد ما لا تكون الا انشاء الحكم على موضوع اعم من الفعلية و الفرضية، چه آن موضوع فعلا باشد یا فرضش

بکنیم. فلا محیص من کونه فعلیه وجود موضوعه فعلیا وبفرضه فرضیا، اگر موضوع خارجی شد، می شود فعلی و به فرضش، نظیر النار حارة؛ مثل النار حارة، این هم برای ناری است که الان در خارج موجود است، هم برای ناری که ده سال دیگر پیدا می شود. هر چه فرض نار باشد.

و بعد ذلک نقول ایضا، البته ما فعلا عبارت ایشان را می خوانیم بعد وارد مناقشات با ایشان یا مرحوم نائینی می شویم.

ان هذه القضية غير متكفل لمقام العلم بالصغرى؛ این النار حارة دنبال بحث به علم به صغری نیست. او الکبری؛ بل لا بد و ان يكون العلم المزبور من اسباب خارجه عن مفاد هذه القضية؛ این که علم داشته باشیم تا تنجز پیدا بکند، این خارج از مفاد این قضیه است. و هذه القضية داخله في الخطابات الواقعية المشتركة بين العالم والجاهل، این در آن خطابات است. و بعد ذلک نسأل بأنه في ظرف وجود موضوعه واقعا مع جهل المكلف به فاي مرتبة من الحكم يصير فعليا؛ این که خود مرحوم نائینی می گوید اگر وجود... فان ارید مرتبة محرکة العبد نحو العمل فهو غلط واضح، مراد از محرکیت باشد که همان ایجاد انگیزه ما گفتیم. ایجاد داعی، داعویت. فهو غلط واضح، مع وجود قبح العقاب بلا بیان، با آن قاعده ای که قبح عقاب بلا بیان هست این معنا ندارد.

و ان ارید مرتبة محرکة اشتیاقه بالعمل للمولى لصيرورته بعد ابراز اشتیاقه و تهیئة اسباب تحریک عبده في ظرف تحقق الشرايط التنجز علی عبده، فهو فعلا قبل وجود موضوعه حاصل؛ اگر مراد این هست که انبعاث نحو مولا پیدا بکند و شوقی پیدا بکند که آنچه مولا می گوید انجام بدهد، این الانش هم حاصل است. یعنی مرحوم نائینی مثال بارزش را بزنم، مثلا الان که ساعت فرض کنید نزدیک نه ونیم است؛ ایشان می گوید شما امر به نماز ظهر ندارید. اقم الصلاة لدلوك الشمس به شما توجه پیدا نمی کند. این امرکی توجه پیدا می کند که موضوع فعلی بشود. یعنی بشود اذان؛ اذان ظهر گفتند، زوال که شد... مرحوم آقا ضیاء می گوید هدف از این چیست، مراد این که انسان التزام به تعبد به مولا و تحرک پیدا بکند به اراده مولا، خب آن الان هم موجود است، الان هم هست، نمی خواهد اذان ظهر بشود. اگر مراد در فعلیت ایشان این هدفش است که این حکم فعلی می شود، منجز می شود، تنجز، ولو هنوز وقتش هم نشده باشد، یعنی شاید موضوعش پیدا نشده باشد.

فهو فعلا قبل وجود موضوعه، یعنی الان قبل از اینکه دلوک پیدا بشود این حاصل است. فحينئذ ای شیء ارید من الحكم الذي بفعلية موضوعه يصير فعليا؛ مراد ایشان چیست؛ وبفرضه يكون فرضيا، الذي هو شأن القضايا الحقيقية؛ و توهم الجعل في حقيقة الحكم التكليفي

کالو وضعی ایضا من الاغلاط، اذ بعد ابراز المولی ارادته و اشتیاقه یکفی ذلک لحکم العقل بالامثال ولو لم تکن فی البین جعل اصلا؛ همین که انسان پیدا بکند کافی است.

مع ان مرتبة محرکة الاشتیاق فی ظرف وجود الموضوع الذی هو المسمى بالارادة به اصطلاح، فرع وجود الاشتیاق عند وجود الموضوع و الحال ان كثيرا ما يكون المولی فی هذا الحین فی حال لا يتمشى منه الارادة و الاشتیاق، در حالی که هنوز موضوع، بل ربما يكون میتا كما فی الوصية بنحو القضية الحقيقية، اگر وصیت مثلا کقوله کل من دخل داری فاکرموه، اصلا جعلی نیست، التزامی نیست، فوت هم کرده. بعد مرحوم آقا ضیاء در این حاشیه شان دارد، فأنشدکم بالله، قسم به خدا، ای حکم یصیر فعليا بفعلية موضوعه بعد موته؛ فعلیتش به این نیست که بعد از موت یک نفر داخل خانه اش بشود. نه، فعلیتش به این است که به اصطلاح فرض کرده هر کسی که داخل است، جعل برایش که نشد فعلی، فعلیتش به این است.

فلا محیص الا ان تقول حینئذ بان الحكم هو الايجاب المجعول بلا ارادة، مثلا ایجاد بکند که توش اراده نباشد. مثل اینکه در میت، و هذا المعنى مما یضحک به الثکلی؛ حالا معروف منه است، و تضحکی هم باشد. ثکلی مادر بچه مراد. فهل، اینجا چاپ شده فهل بذلک حینئذ، چاپی که الان شده بذلک. به نظر من غلط چاپ شده، فهل لک بد حینئذ، این بذلک، لک بد، آقایان تصحیح کنند اگر نسخه ای دارند.

فهل لک بد حینئذ الا من الالتزام بعدم جریان القضايا الحقيقية فی الطلبیات؛ من فکر می کنم هدف اساسی اش این بوده که در اول هم اشکال کرده ایشان.

وان مثل هذا التقسيم انما تكون فی مجعولات ظرف عروضها و اتصافها خارجيا، مثل النار حارة، اما مثل الخمر حرام، در الخمر حرام، این جور فرض قضیه حقیقه نیست. و لا يشمل الامورات، امورات غلط است. الامورات التي لا تكون ظرف عروضها الا ذهنا، این فقط در ذهن تصور کرده. بلا تبعیتها لوجوداتها خارجا، این خلاصه اشکال آقا ضیاء. البته کمی کلام ایشان خالی از تشویه نیست، لکن ظاهرا می خواهند اشکال بکنند که آن مطلبی که مرحوم نائینی دارند در قضایای حقیقه، این در طلبیات درست نیست. و این مطلبی که فعلیت حکم به فعلیت موضوع اثر خارج، این هم درست نیست.

عرض کنم حضورتان حالا دقیقا مراد جدی آقا ضیاء چه باشد، چون ما این مطالب را از مرحوم استاد نشنیدیم، این مطلبی را که ایشان فرمودند آقا ضیاء، انصافا اجمالا درست است، حالا مراد ایشان دقیقا چه باشد چه نباشد. اولاً آن مسئله را ما عرض کردیم، مسئله به

اصطلاح جعل و قانون و مرحله تجز، اینها مراحل متعددی هستند. یک مرحله واحده نیست. یک مرحله جعل است، یک مرحله فعلیت است، این که مرحوم آقای نائینی یا مرحوم استاد فعلیت وجود موضوع می دانند، این دقیق نیست. انصافا حرف دقیقی نیست، اشکال آقا ضیاء در اینجا وارد است. این که ایشان می گوید ما تصور ذهنی بکنیم، فرض بکنیم آن هم به نظر ما دقیق نیست. اگر بخواهیم دقیق تر بگوییم مرتبه فعلیت را به این معنا، بگوییم الان قانون شد. فعلیت یعنی این. اگر جعل شد و ابراز نشد و اعلام نشد، هنوز قانون نیست. ولو جعل یعنی قانون. این هم که ایشان می گوید جعل عبارت از این معناست ظاهرا، در ذهن مبارکشان این بوده. احتمال قوی حالا نمی دانیم.

به هر حال به مجرد اینکه جعل کردند گفتند فرض کنید مثلا معامله با فلان کشور حرام است، حالا در همین قوانین بشری، و احتیاجی به موت و اینها هم ندارد که ایشان وصیت حقیقه گرفتند. هر جا که جعل شد به اصطلاح به عنوان جعل آمد، این جعل مادام ابراز نشده هنوز واقعا قانون نمی شود، فعلی نمی شود. این فعلیت به این معنا، نه این فعلیتی که الان در عبارت آقایان آمده. یا فعلیت به فرض که مرحوم آقا ضیاء فرض کردند. نه ظاهرش بهترین تعبیر به نظر من در باب فعلیت در باب حکم، همین تعبیر است. بگذارید به مرحله رسانه ای شدن. یعنی تا الان که جعل کرده مجلس، این حقیقتا قانون نیست. کی واقعا قانون است، در اعتبارات قانونی کی قانون است، وقتی که ابلاغ بشود.

س: در ادارات هم می گویند می گویند بخشنامه اش هنوز نیامده

ج: هان بخشنامه اش نیامده

این را اعتبار عقلایی را اینجوری بگیرید. این که آقا ضیاء می خواهد بفرماید که الان فرض کنید مثلا قبل از ظهر هنوز ظهر نشده، این حکم، حکم وجوب صلاة این فعلی است، راست است، نه به خاطر اشتیاق و آن اشتیاقی که ایشان فرمودند. همین که حکم ابلاغ شد، چه می خواهد موضوع باشد چه نباشد، ربطی به آن قسمت ندارد. به مجرد ابلاغ حکم این حکم فعلی می شود. فعلی به این معنا؛ می گویند الان قانون است. حالا جعل شده بود. و باز با قانون شدن باز هم کافی نیست. غیر از این مرحله یعنی اگر آمد ابراز شد، به مجرد ابراز مثلا بگوییم اطاعتش واجب است ولو شما جاهل باشید. ما سابقا اشاره کردیم اگر ملتزم به این بشویم باید قائل به وجوب احتیاط بشویم نه برائت. چون احتمال می دهیم جعل شده باشد ولو به ما نرسیده، ما مطلع نشدیم.

لذا عرض کردیم درسیره عقلا نکته اش را هم عرض کردیم این مطلب یک نکته عقلایی است، نکته خاصی نیست، نه اینکه خیال کنید نکته خاصی است. یک نکته عقلایی است و آن نکته عقلایی این است که ما بعد از اینکه قانون فعلی شد، فعلا قانون دیگر ثابت شد، این کافی نیست برای ترتب آثار. تا اینکه من علم پیدا بکنم، رابطه پیدا بکنم. این اسمش را گذاشتیم مرحله تنجز.

و عرض کردیم بعید نیست آیه مبارکه هم ناظر به همین، این آیه تصادفا در کتب اصحاب ما در بحث برائت نیاوردند. آیه مبارکه هم ناظر به این باشد. (اوحی الی هذا القرآن لاندركم به ومن بلغ) این بلغ یعنی علم، یعنی رتبه فعل، یعنی رتبه تنجز. یعنی به عبارت دیگر ما یک مرحله ای داریم، مرحله جعل است و در آیات مبارکه به مقدمات جعل هم اراده شده؛ ان الله يحب التوابين، یرید الله بکم، که در بحث ها عرض کردیم. بعد به مرحله جعل می رسد. بعد از مرحله جعل مرحله به اصطلاح ابلاغ رسل می شود؛ و ما کنا معذبین حتی نبعث رسولا؛ اوحی الی هذا القرآن لاندركم به، ببینید من انداز بکنم نه اینکه شما حتما الان مکلف می شویم. و من بلغ، هر کسی که علم پیدا کرد. شما که در مدینه هستید، انداز بشود و هر کسی که به او برسد.

و بعد در آیه مبارکه نفر، ما چون در بحث های اصولی سعی کردیم با تطبیق قرآن هم، البته آیات مبارکه را باید جمع و جور بکنیم. القرآن یفسر بعضه ببعضها؛ باز در آیه و لا نفر من کل فرقة منهم طائفة، لیتفقوها فی الدین ولینذروا قومهم؛ این لینذروا قومهم این مرحله تنجز برای عامه مسلمان هاست. لینذروا قومهم الی رجعوا الیهم لعلهم یحذرون، این هم مقام امثال. پس تمام آن مقامات در آمد. این هم مرحله امثال. لعلهم یحذرون، عرض کردیم چند تا مرحله دارد، مرحله امثال هم لعلهم یحذرون.

پس یک مرتبه ای هست مرتبه حالا ما آمدیم در اصطلاح اصولی و قانونی برای هر مرحله ای اسم گذاشتیم. تعبیر قرآنی این نیست. یکی مرحله جعل شد، بعد از مبادی اش. یکی هم مرحله فعلیت شد. این به نظر من خیلی روشن تر است از این اصطلاحاتی که گفتند. فعلیت یعنی فعلیت قانون؛ قانون کی فعلی می شود که ابلاغ بشود. همین که ابلاغ شد دیگر قانون هست. این که در مجلس جعل بشود فرض کنید مثلا یا خود خداوند متعال جعل بکند، این به مجرد جعل این فعلی نمی شود. شاید این حدیث نهج البلاغه هم که به متون مختلف آمده، آن هم برای ما مبهم است که مراد امیر المومنین (ع) کدام مرحله است. ان الله حد حدودا و سکت عن اشیاء لم یسکت عنها نسیانا؛ البته این احتمالا به خود مرحله جعل بخورد. احتمال هم دارد به مرحله فعلیت بخورد.

علی ای حال کیف ما کان فلا تکلفوهم؛ شما متکلف اینها، تا ابلاغ نشود، دقت می کنید، سکت، مثل لولا ان اشق علی امتی لامرتهم بالسواک؛ یعنی مصلحت توش بود، لکن به خاطر مشقت ما برداشتیم. لولا ان اشق علی امتی لاخرت العشا علی ثلث اللیل؛ مصلحت

توش بود، لکن ما این را برداشتیم. این که برداشتیم لولا ان اشق، البته عرض کردم مرحوم استاد خلافاً للمشهور گفتند از این حدیث مبارکه در نمی آید استحباب تأخیر عشاء علی ثلث لیل. عرض کردم اهل سنت از این حدیث فهمیدند استحباب. گفتند هر نمازی تنظیمش در اول وقت مستحب است الا العشاء. عشاء بالخصوص الی ثلث اللیل. چون از این حدیث مبارک چنین استفاده می شود که مصلحت بود نماز عشا ثلث لیل؛ به خاطر مشقت خداوند. مرحوم استاد اشکال می کردند مرحوم آقای خویی که چاپ شده در تقریراتشان، که پیغمبر (ص) نمی فرمود جعل حکم می کردم. می فرمود خود من نماز عشاء را عقب می انداختم. لاخرت العشاء. این معنایش نیست که مستحب است.

و ما توضیح دادیم که ما روایت هم داریم، روایت صحیحیه هم هست که بین زراره و برادرش حمران اختلاف بود. مثلاً به نظرم اگر اشتباه نکنم زراره می گفت اوقات را خدا قرار داده؛ حمران می گفت نه ذاک الی رسول الله (ص). رسول الله (ص) اوقات را قرار داده، این جعل اوقات از رسول الله (ص) است. بعد امام صادق (ع) تأیید همین قول را می فرمایند که جعل اوقات به جعل رسول الله (ص) است. درستش هم همین است. این لاخرت العشاء الی ثلث اللیل کنایه است. این لاخرت مال مرحله ابلاغ است. یعنی اگر من می خوانم این دیگر حکم می شد. من نخواندم یعنی حکم نشد نه اینکه فعل خودشان قرار بدهند. مرحله ابلاغ است، مرحله تشریع و ابلاغ با هم است.

غرضم این است که خوب دقت بکنید پس بنابراین ما کی به یک قانون می گوئیم قانون؟ در وقتی که ابلاغ بشود.

اگر این حرفها گفته می شد به نظرم خیلی از حرفهای مرحوم نائینی و اشکالات مرحوم آقا ضیاء خود به خود منتفی می شود.

پس ما آمدیم این ها را سه مرحله کردیم؛ بعد از مرحله جعل، یعنی به عبارت دیگر معذرت می خواهم خود جعل، گفتیم محرکیت مال جعل نیست. دو، مرحله فعلیت، این موضوع عقاب و ثواب مال این هم نیست. یعنی ممکن است قانون شده باشد، لکن من عقاب نشوم. آن مال تنجز است. ترتیش هم همین طور است. اول مرتبه جعل است؛ بعد مرتبه قانونی شدن فعلاً قانونی بشود که ابلاغ بشود؛ بعد مرتبه ای که روی مکلف تأثیرگذار است که اسمش مرحله تنجز یا بلوغ است به تعبیر ما. و لینذروا قومهم به تعبیر آیه دیگر؛ لانذرکم به و من بلغ؛ اینها می روند انذار می کنند، همچنان که من از طرف خدا اینها هم احکام الهی را انذار می کنند. لعلمهم یحذرون، آخرش هم مقام امتثال است. این تفسیر را ما بدهیم هیچ مشکلی از این مشکلاتی که این بزرگواران فرمودند پیش نمی آید.

س: بحث را روی فعلیت ببرید بهتر نیست؟ چون فعلیت به چه معنا، به معنای ترتیب آثار است که

ج: نه فعلیت یعنی قانون در وعاء اعتبار فعلاً قانون است.

س: مرحوم نائینی ترتیب آثار دارد می گوید

ج: خب ترتیب این آثار این قانونی نیست، اصطلاح قانونی نیست. من الان دلوک نماز ظهر برای من فعلی نیست، اذان که گفتند فعلی می شود. این قانونی نیست. لذا آقا ضیاء می گوید نه الان چون در فرض موضوع کرده در ذهنش، هر وقت دلوک بود، هست. این فرض کرده الان نشد آن فرض هست. آقا ضیاء این جور اشکال می کند. ایشان می خواهد در فعلیت نائینی اشکال بکند.

عرض کردم پیروز یعنی پیروز روز چهارشنبه توضیح کافی دادیم که مرحوم نائینی روی این تصور خودش را واجب معلق محال می داند. مرحوم آقا ضیاء و دیگران روی همان جوابی که دادند واجب معلق را ممکن می دانند. این بحث گذشت دیگر نمی خواهم تکرار بکنم.

ما عرض کردیم اصلاً فرض آقا ضیاء هم که می گوید فرض بکند، خوب دقت کردید؟ فرض ظهر می کند نه اینکه بالفعل می خواهد ظهر باشد. و در وعاء اعتبار همین که قرار داد می شود فعلی. نمی خواهد فعلیت... به جای این به نظر من این حرفی که ما گفتیم روشن تر بود. راهی را که ما رفتیم به نظرم خیلی روشن تر است. بگوییم قانون کی فعلی می شود، کی قانونیت پیدا می کند؟ به ابلاغ. آیا به مجرد ابلاغ ترتب آثار می شود؟ می گوئیم نه، وقتی وصول شد. وصول هم توش می آید.

پس ما بیاایم سه مرحله را قرار بدهیم؛ مرحله جعل؛ مرحله فعلیت؛ مرحله تنجز. آن وقت این مرحله تنجز که رسید موضوع احکام جزائی است. کیفرها بر این مرحله بار می شود. دقت کنید خیلی روشن است به نظر ما خیلی بحث روشن است و احتیاج به این فرض هایی که مرحوم آقا ضیاء دارند نیست. آقا ضیاء مرادش این است می گوید الان حکم وجوب نماز ظهر فعلی است، الان فعلی است. نه اینکه وجوب، یعنی آن جعلی که، چرا؟ چون جعل کرده هر وقتی دلوک بود، وجوب هست. این فرض الانش هم هست، این فرض الان هم هست. نائینی می گوید نه تا وقت اذان نشود این فعلی نمی شود.

ما اصلاً این بحث را عوض می کنیم. تقریباً شبیه کلام آقا ضیاء؛ بگوییم این مراد فعلیت حکم است. فعلیت قانون است. قانون تا ابلاغ نشود، فعلی نمی شود. فعلی شدنش هم یک امر اعتباری است. امر به اصطلاح حقیقیه امر تکوینی نیست. یک امر اعتباری است. در امور اعتباری اینجوری است. وقتی که ابلاغ شد، وقتی که رسید، یعنی آن جهت را نه که رسید، وقتی که ابلاغ شد، آن وقت می شوند قانون. الان قانون است. تا تصویب کرده، لولا ان اشق علی امتی لاخرت، لامرتهم بالسواک، لولا ان شاق؛ یعنی در مرحله جعل شاید مثلاً ملاکات

فرض کنید وجوب سواک هم بود، لکن چون مشقت بود ما ابلاغ نکردیم. آن که ابلاغ کردیم این است؛ استحباب شدید مثلاً سواک. دقت فرمودید؟

پس بنابراین تا اینجا این مطلب روشن شد. به نظر من اگر مرحوم آقا ضیاء البته اشکال آقا ضیاء انصافاً وارد است. واجب معلق عرض کردیم معقول است. لکن ظواهر ادله واجب معلق نیست. و آن قابل تصور است، قابل تعقل است، مشکل ندارد. و فقط عرض کردیم نکته اش نکته ترتیب آثار است. چون دیروز چهارشنبه مفصل صحبت کردیم دیگر تکرار نکنیم.

بحث دیگری که در اینجا مرحوم آقا ضیاء در اول اشکال کرد، البته اینجا این جور گفته اما در تقریراتشان تعبیر کردند از این به قضایای طبیعی، اشکال می کنند. حالا من خیال می کردم این را که خواندم خیال کردم کمی هم شرح دادند قضیه طبیعی و حقیقه را. مرحوم آقا ضیاء اینها قضایای طبیعی هستند نه حقیقه.

عرض کردم سابقاً چند بار عرض کردم مرحوم نائینی تعبیر به قضایای حقیقه به کار برده و به ایشان اشکال شده آقایانی که اهل فن هستند، که این قضیه ای که شما می گوید حقیقه، این حقیقه نیست در اصطلاح. قضیه حقیقه در اصطلاح آن است که روی طبیعت برود. همین که آقا ضیاء تعبیر به طبیعی کردند. فرض کنید مثلاً الاربعة زوج، مثلاً چیزی این طوری است. اما این قضیه که نماز بخواند، اصلاً این قضیه حقیقه، یعنی اینکه روی موضوع رفته باشد، موضوع چه مقدر باشد چه مفروض باشد چه موجود باشد، این خودش قضیه خارجی است. وقتی رفت روی افراد، اعم از افراد موجود و مقدر، آن وقت این می شود قضیه خارجی. اما اگر رفت روی ذات و طبیعت، یعنی آن محمول روی طبیعت بار شد، مثل فرض کنید الاربعة زوج؛ آن وقت این صورت قضیه طبیعی پیدا می کند.

عرض کنم خدمت با سعادتان اصولاً همین مطلبی که آقا ضیاء اول اشکال کردند. اولاً اصولاً قیاس قضایای اعتباری و قانونی و طلبی به قضایای حالا حقیقه یا طبیعی مثل اربعة زوج؛ یا حتی قضایای مثل النار حارة حالا یا طبیعی باشد یا به اصطلاح مطلقه باشد، این قیاس کردن قیاس درستی نیست. اصلاً به نظر ما این قیاس نباشد انجام بگیرد. یعنی ممکن است ذات قضیه ظاهر قضیه معذرت می خواهم مثل هم باشد؛ مثلاً الخمر محرمة، النار حارة مثلاً من باب مثال. ممکن است که ظاهرشان مثل هم باشند، اما در واقع دو تا هستند.

یک توضیحی را چون هم آقا ضیاء و هم دیگران اینجا نوشتند من اجمالاً خودم عرض بکنم. ببینید وقتی شما می گوید مثلاً النار حارة حالا این به نحو قضیه طبیعی به قول آقایان یا مطلقه باشد، به این معنا که شما هر چه فرض به قول مرحوم نائینی، حالا به تعبیر نائینی، هر چه شما آتش ببینید چه آتش مفروض چه آتش موجود، این حرارت در آن هست. خیلی خب، النار حارة اینجا جور معنا بکنیم. الخمر محرمة

را چه جور معنا بکنیم؟ بگوییم شما هم هر چه فرض خمر کردید، ظاهر نائینی این طور است؛ البته ایشان این تعبیر را ندارد من عرض می‌کنم. هر چه شما فرض خمر کردید، دقت بکنید، این تحریم رویش هست. البته ایشان تعبیر نکرده حالا تحریم به چه معناست در اینجا. من عرض می‌کنم. تحریم به معنای اینکه در ذمه مکلف، اعتبار کرده باشد. مثل اینکه مثلاً الصلاة ۱۶: ۳۰ به تعبیر استاد آقای خویی، این اعتبار کرده صلات را در ذمه مکلف؛ و با الصلاة ۲۶: ۳۰ این اعتبار را ابراز کرده. ایشان انشاء را ابراز اعتبار نفسانیه. این اعتبار کرده در ذمه مکلف. کأنما الخمر محرمة را این جور می‌شود فهمید. اعتبار کرده در ذمه مکلف محروم بودنش از خمر را. هر خمری را که شما فرض کنید دقت می‌کنید، در ذمه مکلف این را محروم، مکلف را از آن محروم فرض کرده. تأمل فرمودید؟ مثل اینکه شما هر ناری را فرض کنید حاره فرض کردید. البته عرض کردم مرحوم نائینی این توضیح را نداده، من عرض می‌کنم خدمتان.

شاید هم در آن بحث چیز فرموده باشند الان در ذهنم نیست. به هر حال چون می‌ترسم به ایشان نسبت بدهم این توضیحی است که خود من می‌دهم.

پس بنابراین شما در النار حارة چطور در آنجا به تعبیر ایشان حالا به تعبیر ایشان، به تعبیر ایشان قضیه حقیقه می‌دانید، رفته روی افراد مطلقاً مقدر به وجود؛ در مثل الخمر محرمة هم همین طور است. هر فرد خمر که شما تصور بکنید محروم است. الخمر محرمة محروم. من فکر می‌کنم این آقایانی که از یک قبیل گرفتند، تصور این جوری کردند. البته آقاضیا بله اعتراض می‌کند می‌گوید این در قضایای حقیقه جایی است که به اصطلاح امور حقیقه متأثره هستند نه اموری که در ذهن هستند و شما در ذهن اعتبار کردید.

غیر از این اشکال ما عرض می‌کنیم که انصاف قصه این طور نیست. الخمر محرمة این نیست که هر فرد خمر تصور بشود، شما محرومید. این معنا به اصطلاح به تعبیر ما، این معنایش این است که ما جمل طلبیه را حالا می‌خواهد به این تعبیر باشد یا تشرب الخمر باشد، این را تفسیر بکنیم به یک معنای وضعی.

توضیحاً عرض بکنم ما در مثل لا تشرب الخمر یا مثل صل مثلاً، چند تا لا تشرب الخمر یا مثلاً صل یا اقم الصلاة یا اكرم العالم، این چند تا مدلول دارد؟ این توضیح را ما سابقاً مفصل عرض کردیم چون در کلمات اصحاب نیامده. عرض کردیم مدالیلی را که برای این کلام در نظر گرفتند یک مقدارش بر می‌گردد تقریباً به مدالیل ثانوی. اگر شما در به قول آقایان در جلد اول در مباحث الفاظ، بعد از اینکه می‌خوانید صیغه افعَل دلالت بر وجوب می‌کند، بعد می‌آید دلالت بر تکرار می‌کند، دلالت بر تراخی می‌کند، اینها در حقیقت تحلیل همین تکلیف است. یعنی شما وقتی داشتید اقم الصلاة یا داشتید لا تشرب الخمر، حالا لا تشرب الخمر منفی است، حساب خاص خودش را دارد.

داشتید اکرم العالم، آیا در مثل اکرم العالم مضاف مثلاً وجوب در می آید یا نمی آید؟ وجوب عینی در می آید یا کفایی در می آید؟ یا اعم مثلاً؟ آیا مثلاً مره در می آید یا نمی آید؟ تکرار در می آید یا نمی آید؟

اینها من اسمش را می گذاریم به طور طبیعی عنوان مدالیل ثانویه. لکن غیر از این حالا این مدالیل که در درجه هستند، ثانویه در درجه دوم است. ما اگر بخواهیم مثل اکرم العالم را تحلیل بکنیم که دیروز هم عرض کردیم یک مفاد هیئت دارد که وجوب است؛ یک مفاد ماده دارد اکرام، که این را متعلق می گیرد مرحوم نائینی. یک عالم دارد که نائینی به این موضوع می گوید. موضوع در اصطلاح نائینی عالم است. گاهی هم به اکرام می گویند عالم. این توضیحات را چند بار عرض کردیم.

آن وقت این را هم موضوع می گویند، متعلق المتعلق هم می گویند. متعلق المتعلق؛ آن وقت بیاییم این را تحلیل بکنیم. ببینید در اکرم العالم چند تا مفاد اساسی قانونی هست. حالا آن مره و تکرار بد نیست، آنها مراحل دوم هستند در اهمیت. مرحله اول در اکرم العالم ما یک چیز بیشتر نداریم، طلب، بأس. هیچی دیگر نداریم. این یک رأی؛ اصلاً ما در اکرم العالم ما فقط یک چیز داریم و آن هم طلب. خوب دقت کردید؟ ما هیچی نداریم. در مقابل این ما در مثل اکرم العالم می بیند اکرام را بر ذمه شخص گذاشته؛ طلب یک امر به اصطلاح بأس یعنی تحریک کردن، راه انداختن. دوم رأی دوم می گوید نه، فقط در ذمه او قرار داده. اکرام را در ذمه او ثابت کرده؛ وجوب به معنای ایجاب یعنی ثابت، دقت کردید؟ آن را بأس نمی کند. این معنایش چه می شود؟ این شبیه همین النار حارة می شود.

سه احتمالاً دیگر، بحث های خیلی لطیفی که نه ما از مثل اکرم العالم در وعاء اعتبارات قانونی عده ای از مسائل را در می آوریم. یک، بأس در می آید؛ دو، این گذاشتند اسمش را حکم تکلیفی. خوب دقت کنید در تحلیل. اگر حکم تکلیفی این بود، معیار عقاب و ثواب هم همین است. نه احکام وضعی. معیار عقاب و ثواب عرض کردیم معیار حکم مولوی این است. معیار اینکه می گویند حکم مولوی است و یا حکم وضعی است. حکم مولوی است که موضوع عقاب و ثواب باشد. موضوع عقاب و ثواب چیست، که مولی تکلیف کرده، طلب کرده، بأس کرده شما تخلف بکنید. تخلف از طلب مولا اسمش عصیان است. این بار می شود برایش احکام جزائی.

پس یک، یعنی در حقیقت مولویت مولا به اصطلاح آقایان یا مثلاً اعتبار قانونی، یا سیطره قانون یا مثلاً جبر قانونی روی این قسمت است. حالا تصور بکنید مطالب را.

یک، توش طلب در می آید؛ دو، توش ثبوت در ذمه در می آید. خود این ثبوت در ذمه هم چند جور می شود تفسیر کرد. سه، توش در می آید که باید این عمل در خارج محقق بشود. خوب دقت بکنید. این مباحث را ما در مباحث مثل ولایت فقیه هم مطرح کردیم. این از نظر

قانونی نه بحث‌های عقلی و نمی‌دانم اداره جامعه و اینها. نه اصلاً بگوییم وقتی گفت اکرم العالم، این توش خوابیده که این اکرام باید در خارج تحقق پیدا بکند. معنایش چیست؟ معنایش اگر طرف انجام نداد مثلاً حکومت را وادار بکند انجام بدهد. اصلاً در این خوابیده. نمی‌خواهم بگویم همه قائل دارد؛ من حالا ادعای احتمالات می‌کنم رویش فکر بکنید.

سه، این است که این باید عمل در خارج تحقق پیدا بکند. چهار، عرض کردم مدالیل مره و تکرار هم هست. یعنی از مثل اکرم العالم شاید ده پانزده تا مدلول در بیاوریم. با مثل مره و تکرار و اجزاء الی آخره. اینها تمام بر می‌گردد به ... شما الان کفایه را کتاب درسی که می‌خوانید این جور تحلیل نکردند. اینها در حقیقت تحلیل است. این کتاب‌های بحث‌های اصولی ما همچین مشوه نوشته شده. اگر می‌آمدند منظم ترتیب می‌دادند که از این جمله چه در می‌آید، از اکرم العالم. می‌خواهم بگویم که اگر بناست یک تغییری در مباحث الفاظ بشود راهش این است، فکرش این است.

سه، در آوردیم که، اینها چیزهایی است که در اصول ننوشتند. سه، در آوردیم که این کار باید در خارج محقق بشود. لذا اگر انجام نداد، حاکم وادارش بکند. نماز نخواند حاکم وادارش بکند. یا حاکم نتیجه‌اش این می‌شود؛ حکومت اسلامی به این معنا که شرایط را در جامعه جوری مهیا بکند که افراد نماز بخوانند. افراد روزه بگیرند؛ چرا؟ ببینید غیر از آن مباحث ولایت و اداره جامعه و عقل عملی، اصلاً از خود مفاد سیره این را ما در می‌آوریم. چون گفته نشده من می‌گویم برای اینکه رویش فکر بشود.

چهار، آیا خود آن عادل، عالم حق پیدا می‌کند یا نه؟ فرض کنید اکرام عالم به دادن مثلاً فرض کنید من باب مثال یک میلیون تومان پول است. مثلاً گفت اکرام عالم به پول و به میهمانی. این انجام نداد؛ بگوییم آن عالم حق دارد از ایشان پول بگیرد. در خود اکرم العالم آمده؛ یعنی در اکرم العالم آمده که این عالم حق به مطالبه به اکرام؛ دقت کردید؟ حق مطالبه به اکرام هم دارد. این در خود اکرم العالم خوابیده. پس دقت بکنید، آن وقت این مطلب در مثل الصلاة واجبة هست. نکته دوم. کلهش یک نکته بود. لازم نمی‌خواهد صل بگوید. اگر گفت الصلاة واجبة توش طلب هست؛ توش ثبوت در ذمه هست؛ حالا به هر نحوی که هست؛ توش تحقق خارج هست، و الی آخره. نمی‌دانم روشن شد؟

ما لازم نیست بگوید لا تشرب الخمر؛ توش اینها هست.

حالا اگر بخواهیم این را به یک لغت دیگری ترجمه بکنیم، به یک لغت دیگری تعبیر بکنیم. بگوییم مثلاً ما اگر بنا بشود یک قضیه‌ای به قول مرحوم نائینی حقیقه مثل النار حاره؛ این را اگر بخواهیم تفسیر بکنیم، باز بکنیم، بخواهیم ترجمه بکنیم، به یک زبان دیگری ترجمه

.....
بکنیم به اصطلاح یا تفسیر بکنیم، این این طوری می شود؛ شما بروید روی کره زمین بلکه روی کره ماه؛ هر جا آتش دیدید آن آتش حار است. اما مثلاً در از چوب است؛ این نه، ممکن است درها از آهن و آلومینیوم باشد؛ تفکیک دارد. اما حرارت از نار تفکیک ندارد. این معنایش این است؛ شما بروید ایران، خارج، کشورهای دیگر، هر جای دنیا، جنگل و غیر جنگل سر کوه، هر جا رفتید، نان حاره است. این تفسیرش این است. خوب دقت بکنید. اما تفسیر مثلاً اخراج من الباب، این تفسیرش چیست؟ این تفسیرش این است که در ذمه تو خروج از باب خروج از در قرار داده شده؟ نه این تفسیرش این نیست. می خواهم نکته فنی را دقت بکنید.

تفسیر این، این نیست. این تفسیرش در حقیقت این است که شما دست طرف را می گیرید از اتاق بیرون می کنید. تفسیر غیر از این است. این که آقاضیاء می گوید علی فرض تسلیم؛ حق با ایشان است. قضایای طلبیه پس البته آقاضیاء اشکال بر آقاضیاء شاید بشود کرد. شاید آن کسی که گفته قضایای طلبیه مرجعش مثل قضایای حقیقیه است، شاید او این طور معنا کرده؛ وقتی می گوئیم اخراج من الباب، یعنی خروج از دار را در ذمه این دیدیم. دقت می کنید؟ اگر این معنایش باشد این شبیه النار حاره می شود. این تقریباً شبیه آن می شود، چرا؟ چون می گوید شما هر جا آتش دیدید این سوزاننده است. اقم الصلاة هم همین طور می شود، هر فرد نماز باشد این واجب است. اکرم العالم هم این را می گوید، هر فرد عالم باشد اکرام او واجب است. واجب به معنای ثبوت در ذمه.

این که آقاضیاء می گوید فی القضايا الطلبیه حق با ایشان است. اصلاً ما حرفمان این است که قضایای طلبیه این نیست. قضایای طلبیه توش باس است. لذا دو ماهیت هستند. آن از ماهیت عقل نظری است، این از ماهیت عقلی عملی است. تأمل فرمودید؟

اصلاً بحث این نیست که شما به اصطلاح حکم بکنید روی مطلق افراد، مقدر و غیر مقدر. این یک اشتباه دیگری پیش آمده که حالا چون آقاضیاء مختصر گفتند ما مجبوریم فعلاً کمی بیشتر توضیح بدهیم. ببینید اولین راه برای فهم مطلب به تعبیر من تفسیر و ترجمه است. شما این عبارت النار حاره را چه جور معنا می کنید؟ یعنی به شما دارد می گوید شما بروید روی کره زمین هر جا آتش دیدید، حالا الان باشد ده سال دیگر باشد، این آتش سوزاننده است. حارة. اما وقتی بگوید اخراج من الباب این نیست. وقتی می گوید الخمر حرام؛ دقت بکنید، مفادش چیست؟ یعنی در ذمه تو محرومیت قرار دادند. هر مکلفی در ذمه اش محرومیت خمر است. این است؟ نه مراد این است که اگر خمر مقابلش بود دستش را بستیم که این خمر را نخورد. اگر می خواست، دقت کنید، اگر هم خمر را گرفت از او می کشیم. ببینید. آن بحث مقدمه واجب و اینها تمام نکته اش اینجاست.

آنچه که شما دارید عبارت از این است در قضایای طلبیه؛ طلب است، بأس است، زجر است. شما در حقیقت می‌آیید دستش را می‌بندید، اخبار نیست، مثل النار حاره نیست. شما و لذا عرض کردم بعضی از ظواهر هم البته می‌گویم این قسمت‌ها متأسفانه خوب تنقیح علمی نشده. مثلاً در اصول اگر دیدید، حتماً دیدید شاید هم درس هم داده باشید، در مباحثی که در جلد اول به قول آقایان، اینها را جدا جدا بحث کردند، این نباید جدا باشد. مره و تکرار و فوق تراخی و نمی‌دانم اجزاء و اینها را باید منظم بکنند. در حقیقت اینها مدالیل جمله طلبیه هستند. این یک نظم قانونی باید پیدا بکنند. یک نظم علمی باید، متأسفانه نظم پیدا نشده، هی بحث می‌کنند.

نه این یک نظمی دارد، نظمش این طوری است؛ شما بیایید دقیقاً مفاد اخراج من الباب را تشریح بکنید. این مفادش چیست. دقت می‌کنید؟ آن مسئله معروف به اصطلاح اجتماعی امر و نهی هم همین است. مثلاً اگر دو تا در باشد، همیشه به او گفتند از یک در بیرون نرو. وقتی گفتید اخراج من الباب، خودتان اگر بخواهید تفسیرش بکنید، می‌گوید شما اگر گرفتید می‌خواهید این را بیرون بکنید، از آن در مجاز بیرون بکنید نه در ممنوع. شما از در ممنوع که بیرونش نمی‌کنید که. تأمل شد؟ پس اگر از در ممنوع بیرون نکردید، عملتان، در مقام عمل، او هم حق ندارد در مقام تطبیق از در ممنوع برود بیرون. این همان می‌شود که می‌گوید حق ندارد نماز را در عهد غضبی بخواند. این عین همان است. یعنی در حقیقت اگر دقت بکنید، اینها در حقیقت تفسیر حقیقی این جمله طلبیه است.

پس در تفسیر جمله طلبیه ما عده‌ای از مفاهیم را داریم. بعضی می‌گویند نه در طلب، در صیغه فقط طلب است، هیچی نیست، اخراج من الباب. ذمه، ممه، این که مثلاً باید در خارج باشد تحقق پیدا بکند، مقدماتش، نمی‌دانم اجتماع امر و نهی، هیچی از اینها نیست، فقط طلب است. دقت کردید؟ لکن انصاف قصه این مطلب را نمی‌شود قبول کرد. اضافه بر طلب مدالیل دیگری هم هست.

و این که بگوییم باز طلب نیست، فقط ثبوت در ذمه است. به عکس آن. اگر ما ثبوت در ذمه دیدیم، ممکن است شبیه النار حاره بشود. یعنی هر فرد انسان که شما نگاه بکنید محروم شدیم از شرب خمر. این مثل آن می‌شود هر فرد؛ این که نائینی، البته نائینی این مطلب را نمی‌گوید. نائینی مثلاً مفاد صیغه را ایجاد طلب می‌داند، نه به اصطلاح معانی حرفیه را ایجاد می‌داند خطاری نمی‌داند.

به هر حال نمی‌دانم انشاء الله روشن شد برایتان؟ هنوز وارد بحث نشدیم، الان من دارم تصویر بحث را برایتان اول انجام می‌دهم تا بعد نتیجه‌گیری کنیم. که این مطلبی را که مرحوم نائینی، بعد چون باید وارد بحثهای قانونی بشویم اصلاً. و در مباحث قانونی آیا این مطلب درست است که اینها از قبیل قضایای حقیقه هستند؟ یا اصلاً نباید این بحث قضایای حقیقه را مطرح بکنیم؟ اگر ما مثل النار حاره حالا

قضیه حقیقیه بدانیم به تعبیر نائینی، که هر فرد نار را تصویر بکنیم، البته این هم باز بحث های خاص خود فلسفی دارد، تصویر النار حاره منطقی فلسفی دارد که نمی خواهیم فعلا وارد این بحثها بشویم.

دقت کردید؟ بحث سر این است که اگر گفت الخمر حرام مثل النار حارة است؟ مرحوم آقاضیاء هم توضیح نداده. به نظر ما رمزش این است. رمز فنی اش این است. این توضیح بنده.

بگوییم الخمر حرام، یعنی در ذمه تو محرومی، تو در وعاء اعتبار از خمر محروم هستی. مثل النار حارة؛ چطور هر فرد نار، حار است، هر فرد مکلف هم از هر فردی خمر محروم است. این دیگر توش زجر ندارد که. این دیگر توش زجر ندارد. این شاید البته خیلی بعید می دانم نائینی یعنی تصویر نشده، در کلمات ایشان هست، به ذهن من البته، نه در کلمات آقاضیاء. این نیامده تحلیل بشود. تحلیل به نظر ما، شما وقتی طلب یا زجر را آوردید، دیگر این حرف را نمی توانید بزنید. اصلا با آمدن طلب و زجر در امر و نهی، دیگر جای این حرف نیست.

دیگر وقت تمام شد فرد انشاء الله. چون دیگر وارد بحث شدیم این مطلب به یک جایی برسد، چون جزو امهات ابحاث اصول هم هست. که قضایای طلبیه به تعبیر ایشان، یا به تعبیر بنده اعتبارات قانونی، از سنخ قضایای حقیقیه نیستند. حتی به تفسیر نائینی، نه تفسیر فلسفی، تفسیر نائینی که در اصول ایشان فرمودند، از این قبیل نیستند. همین طور که مرحوم آقاضیاء هم اشاره کردند، توضیح ندادند. این توضیحی بود که بنده عرض کردم. فردا هم تتمه کلام.

وصلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهیرین